



حاشیه‌ای مفید بر عصر بیداری

• سید مسعود رضوی

■ پیشگامان اندیشه جدید در ایران: عصر روشنگری ایرانی؛

■ محمدعلی اکبری

■ مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی؛ چاپ اول؛ ۱۳۸۵؛ ۹۲ صفحه

برخی نیز دائماً از اعتبار و منزلت بی‌مانند و برتری کامل غرب سخن گفته و فرهنگ ملی را ناچیز انگاشته‌اند. این هر دو گروه، هیچ‌گاه سرگذشت تفکر و ایده‌های جدید در ایران را به درستی دریافته و از آنچه در جهان نیز می‌گذرد، اطلاع واقعی کسب نکرده بودند. به نظر می‌رسد در طبیعت این بحث، آنچه اهمیت اساسی و بنیادی دارد، کنار نهادن پیش‌فرض‌ها و پیش‌داوری‌های فاقد اعتبار و نامتنکی به واقعیات و دانش کافی است. باید به لحاظ تاریخی، وضع خود را نسبت به این پدیده روشن سازیم و این امر نیازمند دانش و حوصله‌ای است که تنها پژوهشگران جدی و واقعی از آن برخوردارند.

ضروری‌ترین گام در این مسیر، روشن ساختن، مفهوم «اندیشه جدید» است. این مفهوم در پیوند با «غرب» و «تجدد» شکل گرفته است و ما در این مورد هیچ تردیدی نداریم. مفاهیم نزدیک به این مفهوم، نظیر نوسازی یا مدرنیزاسیون، روشنگری، روشنفکری، توسعه، غرب‌گرایی و حتی سنت، تنها پس از درک و فهم این مفهوم قابل درک و تمیز صحیح از سوی ما خواهد بود. اگر چنین ابضاحی صورت نگیرد، لاجرم دامان سوءتفاهمات و بدفهمی‌ها برچیده نخواهد شد، زیرا ماهیت تجدد نشان داده که طرز و شیوه جدیدی از تفکرات، نگرش تازه‌ای به جهان را به انسان می‌آموزد. آنچه در صدر مطلب گفتیم، یعنی تفاوت این فرهنگ و تأثیرات آن با همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های تاریخ بشر، در این نکته خلاصه می‌شود که تجدد و اندیشه جدیدی که از غرب سرچشمه می‌گیرد، امری درون‌زاست و بدون فراهم‌آمدن آگاهی کافی در چارچوب دینامیسم درونی جوامع، هیچ‌گونه ظهور و بروز واقعی نخواهد داشت. تنها به صورت ناقص انسان‌ها را نسبت به هویت سنتی متزلزل و الینه می‌کند. همین امر سبب شده تا انتقال اندیشه جدید و مدرنیزاسیون در کشورهای درحال توسعه، در بسیاری موارد با شکست روبه‌رو شود و تنها رویه و سطحی از آن برجای ماند،

ماجرای تجدد و حلول اندیشه جدید در مشرق‌زمین، از شگفت‌انگیزترین ماجراهای تاریخی و فرهنگی بشریت است. در فرایند این تحول و تأثیر فرهنگی و اجتماعی، اتفاقی رخ داد که نظیر آن در جوامع و تمدن‌های گذشته دیده نشده بود. برای فهم این مسأله باید توضیحاتی بدهیم.

تحولات تمدنی در سراسر تاریخ بشر، غالباً به صورت داد و ستدی فراگیر بوده است. برخی اوقات جنگ‌ها و گاهی مهاجرت‌های بزرگ موجب اثرپذیری گسترده یک تمدن از دیگری می‌شد و به این ترتیب امکان درهم‌آمیزی یا دگردیسی تمدنی نیز فراهم می‌گردید. اما مسأله تجدد به صورت کیفی با این‌گونه تأثیرها و درهم‌آمیزی‌ها متفاوت بود. در اینجا ماهیت فرهنگ، زندگی، اندیشه، اخلاقیات، روابط فردی و اجتماعی، علائق و حتی روحيات و عواطف افراد نیز در دایره تأثیر و دگرگونی قرار می‌گرفت.

اما مسأله اصلی چگونه قابل طرح است؟ تجدد مفهومی است که به عنوان یک واقعیت از حدود یک‌صد و پنجاه سال قبل تاکنون بر ذهن و زبان و ضمیر ایرانیان سایه افکنده است. این مفهوم، نه فقط اندیشه‌های رجال روشن‌اندیش و فکور، بلکه کوشش‌های جمعی ایران را نیز از خود متأثر ساخته و به مثابه محور آرمان‌ها و عقاید و مسائل، خود را نمایان ساخته است. معجزاً جستجوی این مفهوم همچنان امری ناتمام است و به دلیل برخی انگاره‌ها و پیش‌فرض‌ها و بدفهمی‌ها به صورت ابتر مطرح شده است.

یکی از مشکلات بزرگ در این مسیر، هم‌معنا انگاری (ترادف) مفاهیم روشنگری، تجدد، نوسازی، غرب‌گرایی و امثالهم در کشور ماست. اتفاقاً اغلب نیز، روشنفکران و اندیشوران و سیاست‌گزاران متجدد به عنوان مزدور و خودباخته و بی‌دین و غرب‌زده مورد هجوم و نقد مخالفان قرار گرفته و به کراهت از ایشان یاد شده است. در مقابل،

تحولات تمدنی در سراسر تاریخ بشر، غالباً به صورت داد و ستدی فراگیر بوده است. برخی اوقات جنگ‌ها و گاهی مهاجرت‌های بزرگ موجب اثرپذیری گسترده یک تمدن از دیگری می‌شد و به این ترتیب امکان درهم‌آمیزی یا دگردیسی تمدنی نیز فراهم می‌گردید

حتی مردانی نظیر امیرکبیر، اندیشه‌ی روشنی به جز پیشرفت در همه‌ی سطوح درباره‌ی ایران نداشتند و با مفاهیم و ژئوپولیتیک قدرت در جهان آن زمان دقیقاً آشنا نبودند، هنوز سیطره‌ی سنت و میل به آرمان‌های گذشته و متعارف در کیفیت آرزوها و برنامه‌های آنها موج می‌زد

ایران شکل گیرد. واقعه‌ای که با حدوث آن، راهی بسیار صعب و پرمخاطره گشوده شد و در عین حال مسائل و دریچه‌های جهان جدید نیز با همه‌ی پیچیدگی‌ها و افق آن، در برابر ایرانیان پدیدار شد. این مسأله و واقعه‌ی مهم، ارسال و گسیل عده‌ای از جوانان ایران به اروپا و مطالعه در علوم و فنون و نیز امور فرهنگی و حکومتی غربیان بود. مسلماً کسانی که عازم این سفرها می‌شدند و نخستین کسانی که این دانشجویان را به فرنگ فرستادند، از وسعت اتفاقات و تحولات و تأثیراتی این عمل و تداوم آن در سنوات بعد به کلی بی‌خبر بودند و تنها تصویری ساده و بسیط در حد آموزش و تحصیل علوم و فنون داشتند.

به صورت طبیعی، نخستین مسافران دانش و فرهنگ، درکی عمیق از فرهنگ و حتی علوم و تکنولوژی و قدرت آن نداشتند. چشم آنان بیشتر خیره‌ی مناظر و عجایب غرب بود، شاید به همین دلیل هم نام کتاب‌های بسیاری در سال‌های پسین، «حیرت‌نامه» و «خوابنامه» و «عجایب‌نامه» نهاده شد. زیرا با جهانی بسیار شگفت‌انگیز و متفاوت روبه‌رو می‌شدند.

تداوم این جریان، اثری قطعی بر وضع تفکر در ایران نهاد، در ابتدا جمعی از زمامداران و متفکران دلسوز وطن به خود آمدند و در برابر این قدرت قاهره نوظهور و با توجه به ضعف‌ها و بی‌سرمایی‌های مملکت، دست به کار ساختن بنایی تازه شدند. آنان با اعتماد به نفس مثال‌زدنی معتقد بودند که کار خرابی در ملک ایران، محصول زبونی و عیوب خود ماست و این فکر در ذات خود درست بود. در کتاب «افکار

حال آنکه هدف اصلی پیشرفت علوم و بهبود فرهنگ و بهره‌وری از تجارب وسیع فرهنگ جدید بوده است.

نکته دیگر، بررسی مفصل و دقیق تاریخی است. باید ورود تفکر جدید و تأثیرات تجدید را به ایران و اساساً خاورمیانه اسلامی، در چارچوبی روشنمند و مرحله به مرحله مورد بررسی قرار داد. وضع ایران در این میان البته بسیار استثنایی و منحصر به فرد است. ایرانیان نیز در تاریخی کهن و طولانی، بدون نیاز به جهان پیرامون یا دوردست، در خودبسندگی مادی و استغنائی فرهنگی به سر می‌بردند. مدت‌ها جزو نیروهای برتر تمدنی و نظامی و حتی علمی بودند و اهل دانش در این کشور به فرهنگ وسیع، ادبیات غنی و اعتقادات ویژه‌ی آن می‌بالیدند. اما تمدن نوین غربی، که بر پایه‌ی اندیشه‌های عصر روشنگری و رنسانس شکل گرفت، مدرنیته را به وجود آورد و بسط این تمدن و فرهنگ منتج از آن، به تدریج وضع اروپا و جهان را به کلی دگرگون ساخت. در ابتدا، ایرانیان - اعم از سیاستمداران و حکام یا نخبگان و اندیشوران - این پدیده‌ی جدید را به رسمیت شناختند و به عنوان یک قدرت جدی و هم‌تراز مورد تأیید و پذیرش قرار دادند. تا اینجا مناقشه و مشکلی در کار نبود، اما با گسترش نفوذ و تحرک غربیان در شرق و توفیق آنها در اغلب زمینه‌ها، به صورت یک رقیب خطرناک و قدرتمند که قصد سلطه بر ممالک شرق و خاورمیانه، خاصه ایران را دارد، از جانب نخبگان احساس خطر شد.

سیر تاریخی این جریان نشان می‌دهد که در ابتدا، واکنش‌های ایرانیان به پذیرش و مرآوده عادی و معمولی محدود بود و نه درک صحیح و دقیقی و نه حساسیت و دشمنی ویژه‌ای با این فرهنگ در ایران موجود بود. مهم‌ترین چیزی که ایرانیان می‌خواستند، به دست آوردن قدرت و امکانات نظامی بود، زیرا تصور سنتی به آنها نشان می‌داد که برای نفوذ در کشورهای رقیب یا مدافعه در مقابل آنها باید ساز و برگ بهتر و فزاینده فراهم کرد. خاصه ایرانیان که در جنگ‌های ایران و روس شکست‌خورده، و قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای به ایشان تحمیل شده بود، در عطش پیروزی و جبران این شکست‌های غم‌انگیز و خفت‌بار می‌سوختند. برای حصول به چنین مقصود و ایجاد چنین نیروی نظامی و ارتشی، ایجاد و بنیان‌گذاری برخی صنایع وابسته و تغییراتی در سازماندهی و شیوه‌های اداری کشور و لشکر اجتناب‌ناپذیر بود. همین امر سبب شد مهم‌ترین واقعه‌ی تاریخ معاصر

اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، در آثار منتشر نشده دوران قاجار» (هما ناطق و فریدون آدمیت، ۱۳۶۸، انتشارات نوید) به نقل یکی از این نخبگان آمده است که: «در این اوان اراضی اروپا تکانی به خود داد و نوبت خرابی اینجا و آبادی آنجا برآمد... حتی به زمان حکومت صفویان، ایرانیان از خود اختراعات عقلیه داشتند و از آن پس در کار ایران رخنه افتاده تا حال که به زبونی و ناتوانی رسید.»

به این ترتیب، در نخستین مرحله، نخبگان سیاسی و فرهنگی تصور کردند که با تقلید محض، قادر به حل مشکلات و بازگرداندن قدرت کهن و مطلوبی که در آرزوی بودند خواهند بود. برخی از بزرگترین این مردان را می‌شناسیم و آنان بی‌تردید پیشگامان معارف ایرانیان با تفکر جدید، فرهنگ نو و مدرنیته غربی بودند: عباس میرزا، قائم‌مقام فراهانی، میرزا تقی‌خان امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار، رجال متنفذ و بارادهای بودند که تصمیم به تعمیم فرهنگ و علوم نوین در ایران گرفتند و طرح اصلاحاتی را در امور اداری و نظامی و آموزشی ایرانیان در انداختند.

شکی نیست که بخشی از این تغییرات به تقلید از کشور همسایه، یعنی عثمانی صورت گرفت و هدف از آن، اصلاح امور به سبک تنظیمات عثمانی بود. حتی اصطلاحات مربوط به این جریان نیز عیناً در اینجا مورد استعمال و توجه قرار داشت. اقداماتی که توسط این نخبگان و برجستگان سیاسی و فکری ایران صورت گرفت، البته به ظاهر ناکام ماند، اما نباید آن را کم‌اهمیت قلمداد کرد. واقعیت آن بود که در این دوران، هنوز افقی روشن برای درک واقعی نیازهای جامعه و تحولات جهان وجود نداشت، حتی مردانی نظیر امیر کبیر، اندیشه روشنی به جز پیشرفت در همه سطوح درباره ایران نداشتند و با مفاهیم و ژئوپولیتیک قدرت در جهان آن زمان دقیقاً آشنا نبودند، هنوز سیطره سنت و میل به آرمان‌های گذشته و متعارف در کیفیت آرزوها و برنامه‌های آنها موج می‌زد. جامعه ایرانی در یک کلام، در نخستین برخورد با غرب، هم آرزوهای بزرگ و خام در سر داشت و هم دچار تحیر و انفعال شد. این را از مستندات نخستین در چالش نخستین کاروان دانش‌پژوهان ایرانی که به غرب گسیل شدند، به راحتی می‌توان دریافت.

اما اگر این گروه نخستین ناکام ماندند، در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، تحولی در اوضاع کشور پدید آوردند. در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۰۰ میلادی (حدود ۱۲۵۵ تا ۱۲۹۰ خورشیدی) پویایی در اندیشه متفکران و روشنفکران وطنی پدید آمد و جنبشی در ارکان جامعه ایران مشاهده شد که اوج آن در پیروزی اولیه انقلاب مشروطه و ناکامی‌های بعدی قابل ره‌گیری و شناسایی است. این دسته از اندیشوران که حامل اندیشه‌های جدید و خواستاران تحول و انقلاب و دگرگونی در کشور بودند، از نویسندگان، رجال و مأموران سیاسی (دیپلمات‌ها) و حتی برخی بازاریان و روحانیون تحول‌خواه محسوب می‌شدند که در دو نکته اتفاق نظر داشتند: ۱- عقب‌ماندگی جامعه ایران در برابر پیشرفت اروپا ۲- رفع استبداد علت‌العلل پیشرفت و ترقی است. با این دو مقدمه، کوشش فراگیر ایشان آغاز شد و از طریق مقالات و رساله‌های بسیار زیادی که تحریر و به صورت آشکار

و مخفی منتشر ساختند، به ترویج افکار جدید و مبارزه با استبداد و واپس‌ماندگی اهتمام ورزیدند. مبنای اصلی پویش و تلاش ایشان این بود که می‌باید پایه‌های فکر و عقیده تازه‌ای را برای ایجاد تحولات و اصلاحات ایجاد کنند و سنگ‌بنای پیشرفت به سبک جهان متجدد را در اروپا، در ایران هم بگذارند تا شاید قدرت سابقه و گذشته ایران در صورت مدرن و متجدد، احیا شود. این متفکران و نویسندگان، اغلب یا در خارج کشور زیسته بودند و یا به دلایلی، مبادرت به سفر به عثمانی و روسیه و اروپا کرده و با آنها در رفت و آمد بودند. هم‌اینان نخستین روشنفکران ایران در راه تجدد بوده و اولین پیشوایان فکری مشروطیت محسوب می‌شدند. برخی یکسره به لائسیته باور داشتند و به دین بی‌باور بودند (مانند آخوندزاده و ملکم) و برخی در زمینه تجدد فکر دینی نیز می‌کوشیدند و سعی داشتند دامنه تجدد و تجدید فرهنگ را به این وادی نیز سوق دهند (نظیر سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ ابراهیم زنجانی). معهذاً، هیچ‌یک از این دو گروه نمی‌توانستند اهمیت دین، اعتقادات مردم، روحانیون و نهادهای دینی را نادیده بگیرند. عمده‌ترین برجستگان این گروه عبارت بودند از: سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، میرزا فتحعلی آخوند زاده، میرزا یوسف مستشارالدوله، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا عبدالرحیم طابوف.

این گروه از صاحب‌نظران و اندیشمندان، به تفکر در ماجرای واپس‌ماندگی کشور و مقایسه آن با پیشرفت و اقتدار فرنگیان پرداختند. تجزیه و تحلیل اوضاع از سوی آنان سبب شد تا در ابتدا به صورت مخفیانه و به دور از چشم حکومت استبدادی، سیاحت‌نامه‌های خیالی و برخی مباحثات و مناظرات و کتابچه‌ها و رسائل انتشار دهند که درخور فهم متوسطان عوام تحریر شده بود و مشکلات را به زبان ساده مطرح می‌کرد. سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ اثر زین‌العابدین مراغه‌ای و کتاب احمد طالبوف نمونه‌ای از همین آثار بود. عمده‌ترین محتوا و مضمونی که در این آثار پی‌گیری و بر آن تأکید می‌شد دو چیز بود: نخست انتقاد از وضع زمانه و حسرت و افسوس بر عقب‌ماندگی و درماندگی میهن و دوم ارائه راه چاره برای برون‌رفت از این واپس‌ماندگی. به نظر اغلب آنها چند عامل اساسی سبب شده بود تا این وضع پدید آید: استبداد و نابرابری میان مردم و حکام و وابستگان آنها، جهل و بی‌سوادی عامه و خرافات و اوهامی که جانشین ملکه عقل و ستاره دانش در ذهن و زندگی مردم ایران شده است.

کتاب یا کتابچه «پیشگامان اندیشه جدید در ایران» با عنوان ثانوی «عصر روشنگری ایرانی»، در همین زمینه نوشته شده است. نویسنده در این زمینه معتقد است نوکلنیالیسم غرب که از آن با عنوان «سرمایه‌داری فرنگستان» نام می‌برد، «بدون اجازه و در مواردی با توسل به زور و از طریق عنف، پنجره فروبسته جامعه در خود فرو رفته ما را نیز گشود و چون موجودی نادبندی در پیچ و خم کوچه‌هایمان خود را گستراند و در انحنای جان و دل‌مان جا خوش کرد. حلول فرهنگ جدید و نزول آن بر ما، خواب خوش را از سرها برد و آتش حسرت و کینه را در دل‌ها برافروخت. بدین ترتیب، «گفتار بیداری» پایه عرصه وجود گذاشت. گفتار بیداری، بی‌گمان همزاد حلول «گفتار

تجدد» مغرب زمین بر جامعه ما بود و از نتایج و پیامدهای آنی و اجتناب‌ناپذیر آن.»

با چنین دیدگاهی، نویسنده مدعی می‌شود که «گفتار بیداری، حاصل فرآیند هوشیاری «خودبیداری» ای نبود که در پی انباشت چالش‌اندیشه‌ها و در نتیجه دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی به دست آمده باشد، بلکه «وارد» ای بود از عالم تجدد و از ملزومات حتمی آن. به بیان رساتر، این بیداری، خود بیداری نبود، کسی بر ما بانگ زده بود و از بانگ او و «صور اسرافیلش» به پا خاسته بودیم. پس باید منشأ ظهور گفتار بیداری را بیرون از جامعه ایرانی جستجو کرد، آنجا که این روشنگری جدید پدید آمد. آنان که در فرنگستان، گفتار کلان‌نویبیدی را به نام «گفتار تجدد» پدید آورده بودند، «گفتار بیداری» را نیز برای ما رقم زدند.»

فرض دیگر مقدماتی در ذهن نویسنده کتاب، تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای در باب این جریان است که البته مانند مفروضات پیش، معقول و منطقی به نظر می‌رسد. وی معتقد است: «... گفتار بیداری، گرچه از حیث منشأ ریشه‌های بیرونی و درعین حال واحد داشت، ولی در درون خود، سه قرائت مختلف را جای داده بود: «نخستین قرائت از بیداری - که وسعت و پهنه درخور توجهی یافت - «بیداری متحیرانه» بود. متحیران را باید خیل عظیمی از خبیگان فکری و دیوان‌سالاری جوامع شرقی دانست که از عظمت آنچه دیده بودند، دچار حیرانی شدند و در یک نظر دل و دیده درباختند ... دومین قرائت از بیداری را می‌توان «بیداری سنت‌پرستانه» دانست. سنت‌پرستان نیز محصول دیگری از هم‌آورد گفتار تجدد و موجودیت تاریخی ایران بودند. اینان غرب را یکسره کفر و زندق‌پنداشتند و عالم و آدم جدید را کفر جدید و کافر تازه‌ای دریافتند ... سه دیگر، قرائت بیداری «جست‌جوگرانه» و «پرسش‌گرایانه» بود. پیروان این روایت در اقلیت بودند و در مقابل دو گفتار قدرتمند «حیرت» و «وحشت»، قرائتی حاشیه‌ای محسوب می‌شدند. گرچه آنان نیز سرمشق مسلط روزگار خویش را در مدنیت جدید یافته بودند؛ ولی حاصل تماشای این شهر جدید، بیش از هر چیز آنان را به فکر و تأمل وادار کرده بود. آنها به جای دادن پاسخ و گام نهادن در راه، با چشمانی جست‌وجوگر در پی شناختی عمیق‌تر از صورت ظاهر مدنیت جدید بودند. دغدغه اصلی اندیشمندان این قرائت، «فهم» درست فرهنگ بود و نسبتی که می‌توانند با آن برقرار سازند.»

این رهیافت‌های نظری و دسته‌بندی‌های تاریخی، امهات و کلیات کتاب مختصر آقای محمد علی اکبری است. اما اختصار کتاب از ارج آن نمی‌کاهد. می‌دانیم که اغلب آثار مربوط به این حوزه تاریخی و حتی وقایع‌نگاشت‌های عصر قجر و مشروطه، بسیار دشوارخوان و مفصل‌اند و تدوین و تبویب مناسبی ندارند. لذا جمع و جور کردن و چکیده‌ای حاصل نمودن از چنین مباحثی، هنر می‌خواهد که نویسنده این کتاب داشته است. اکبری، بر خلاف مناقشه‌کنندگان و مخالفان عصر تجدد و مشروطیت که آن را امری استعماری، دست‌پخت سفارت انگلیس می‌دانند، به درستی معتقد است که این عصر خیزش روشنگری و باززایی و بیداری ایرانیان بوده است. وی نمایندگان گرایش مذکور

در طی این تقسیم‌بندی، معرفی کرده و البته اینها تنها شاخص‌ترین نمایندگان این جریان و این عصر بودند. «عصر جدیدی که خود سازندگان آن عصر بودند.» و البته تنها «آن بخش از آرای روشنگران ایرانی ذکر و بررسی شده که ارتباط مستقیمی با مسأله روشنگری در ایران آستانه مشروطیت» داشته است.

نویسنده معتقد است، سید جمال‌الدین اسدآبادی نماد بیداری شرق و خصوصاً مسلمانان است. «از این رو تأثیر شگرف و عمیق وی را در جریان شکل‌گیری و پویای تاریخی گفتار بیداری باید به صورت علمی و مفصل بررسی کرد.» وی سپس می‌افزاید که «نخستین تلاش‌های سید در تأسیس گفتار بیداری منجر به پیدایش مفهوم نوین «انحطاط» و نظریه «عقب‌ماندگی» در ادبیات سیاسی و فکری مسلمانان شد.» سید تقلید بدون تفکر و همه‌جانبه را نمی‌پذیرد اما بسیاری از دستاوردهای تمدن غرب را برای مسلمانان مفید و بلکه لازم می‌داند. اما در کلام آخر، نویسنده می‌نویسد: «سید جمال را ره‌پویی با سمت و سوی سنتی می‌یابیم که دامن از دریای مدرنیته‌تر شده دارد و با خرافات و پادشاهان ستمگر و استعمارگران، ستیزهای ماندگار به عمل می‌آورد.»

پس از سید، میرزا ملکم خان، نماد غرب‌خواهی است. نویسنده وی را فردی عقل‌گرا می‌داند که در جستجوی آیین ترقی، مسائلی نظیر حقوق بشر را مطرح می‌کند و سپس با تفسیری مجدد و متجدد از اسلام، تعصب دینی و استبداد سیاسی را دو عامل مهم در انحطاط جامعه ایران برمی‌شمارد. وی به تغییر در ساخت و بافت نظام سیاسی و تحول از استبداد به مشروطه باور داشت و با انتشار مجله «قانون»، یکی از بزرگ‌ترین گام‌ها را در این زمینه برداشت.

در کنار این دو شخصیت که در دو سوی اندیشه جدید ایران قرار دارند، چهار شخصیت دیگر نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند که البته تأثیرشان تا این حد نبوده، اما از بزرگان این عرصه محسوب می‌شوند. نامگذاری با مسامی هر فصل، به خوبی بیانگر وضع و موضع هر یک از آنهاست:

۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده: گفتار غرب‌پرستی

۲- میرزا یوسف مستشارالدوله: گفتار مردم‌سالاری دینی

۳- میرزا آقاخان کرمانی: گفتار ترقی‌خواهی سکولار

۴- میرزا عبدالرحیم طالبوف: گفتار اقتباسی

خلاصه کلام این‌که، نوشته مختصر آقای محمدعلی اکبری، افزون بر فشردگی و اختصار آن، که مزیتی است برای خواننده شدن، از انسجام مناسبی برخوردار است. اما مقدمه آن مغلق است و گویی میل به استعاری و ادبی سخن گفتن نویسنده را وسوسه کرده تا آنچه را به روشنی می‌شد بیان کرد، در لفاظی از آرایه‌های بی‌دلیل عرضه فرماید. بحث ناتمام نویسنده در مقدمه، البته فاقد یک نکته مهم است و آن واکنش‌های جامعه ایران به این اندیشه‌هاست که می‌توانست حداقل به اختصار بیان شود. این واکنش‌ها سه دسته‌اند و نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد؛ زیرا سرنوشت اندیشه جدید و فکر تجدد را آنها هم رقم زدند: ۱- حکومتگران ۲- توده مردم ۳- روحانیون. این تقصیه حتماً در آثار دیگر نویسنده برطرف خواهد شد.